

دیلمی منقولست که گفت که ابو شجاع بویه مردی متوسط الحال بود و با والدۀ فرزندان خود محبت بی نهایت داشت و آن عورت فوت شده قوافل حزن و اندوه بر سمیر بویه استیلاء یافت و من روزی بخانه او رفتم و او را بر وفور ملالت ملامت کردم و بسرای خود آوردم تا زنگ حزن بصیقل نصیحت از آینه خاطرش بزدایم در آن اثنا شخصی که دعوی علم نجوم و تعبیر خواب میکرد بوثق من در آمد بویه بوی گفت که درین شبها بخواب دیدم که از سر قصب من آتشی عظیم بیرون آمد و بر بعضی از بلاد تافته هر لحظه نورش بیشتر میشد تا باآسمان رسید آنگاه منقسم بسه قسم گشت و عباد بلاد پیش آن آتش خضوع و خشوع مینمودند منجم گفت این خواب در غایت غرابت است مرا تا اسپ و جامه ندهی زبان تعبیر نکشایم بویه اظهار افلاس کرد و منجم ده دینار طلبید بویه از ادای آن وجه نیز عاجز آمد پس از آن منجم گفت ترا سه فرزند باشد که در آن بلاد که از آن آتش روشن گشته حکومت کنند و فائزۀ اقبال ایشان در اطراف جهان اشتعال یابد و چون اولاد بویه علی و حسن و احمد در آن مجلس بودند بویه با منجم گفت که فرزندان من اینانند که می بینی و من مردی فقیرم این جماعت بکدام استطاعت پادشاه توانند شد ظاهراً با من استهزا میکنی منجم گفت لا و الله اوقات ولادت اولاد خود را بیان فرمای تا من در زایچه طالع ایشان نظر کنم بویه ساعت تولد آن سه دولتمند را باز نموده منجم بعد از تأمل و اندیشه دست پسر بزرگترش علی را که در ایام حکومت بعماد الدوله ملقب گشت ببوسید و گفت نخست پادشاهت باین فرزند تو رسد آنگاه دست حسن و احمد را بوسه داده فرمود که این جوانان نیز بسطنت میرسند - القصة در آن روز سودای سروری در سر آل بویه پیدا شد و در شهر سنه اثنی عشر و ثلثمائة که سید ابو القاسم جعفر بن ناصر لائق در گیلان وفات یافت چنانچه سابقاً مذکور گشت ماکان بن کاکی با نبیره دختر خود اسمعیل بن ابی القاسم بیعت نموده بر حدود طبرستان استیلاء یافت ابو شجاع با هر سه پسر در سلك ملازمانش منتظم شد در آن اثنا اسفار بن شیرویه که از جمله ارکان دولت ابو علی محمد بن ابو الحسین احمد بن ناصر لائق بود و بر ماکان خروج کرده چند نوبت بین الجانبین محاربت واقع گردید و آخر الامر ماکان بطرف خراسان گریخت و

اسفار بر مسند اقبال نشسته بروایتی که در تواریخ مشهوره مسطورست بعد از یکسال از دست برد قرامطه سفر آخرت اختیار نمود و بقولی که در تواریخ سید ظهیر مذکور است در اثنای بعضی از اسفار میان اسفار و مرداویج بن زیار که از جمله اعیان امرایش بود مخالفت روی نمود و مرداویج ازو جدا شده بزنگان که اقطاعش بود رفت و از آنجا با لشکر جرّار بر سر اسفار تاخت و اسفار ازو منهزم گشته از راه قهستان بطّیس شتافت و ماکان بن کاکي در خراسان این خبر شنیده بعزم رزم او در حرکت آمد و اسفار باز فرار نموده خواست که خود را در قلعه الموت اندازد اما مرداویج سر راه بروی گرفته در حدود طالقان اسفار در چنگ اسار گرفتار گشت و بقتل رسید و این صورت در شهر سنه تسع عشره و ثلثمائة بوقوع انجامید و علی کلا التقادیرین بعد از قتل اسفار مرداویج بر سلطنت مستقل گردید و ماکان بن کاکي بجنگ مرداویج مبادرت نموده شکست یافت و عنان انهزام بصوب خراسان تافت و مرداویج برستمدار و مازندران و ری و قزوین و ابهر و زنجان مستولی شده در باب استخلاص دیگر بلاد عراق سعی نموده در همدان قتل عام کرده در آن امر بمرتبه مبالغه فرمود که بعقیده صاحب گزیده قاتلان دو خروار بند ابریشمین از ازار مقتولان جدا ساختند آنگاه مرداویج علی بن بویه و برادران او را که در خلال وقایع مذکوره از ماکان مفارقت نموده باو پیوسته بودند بکرخ فرستاد و خود عزیمت تسخیر اصفهان فرمود و مظفر بن یاقوت که از قبل مقتدر خلیفه حاکم آن ناحیه بود با مرداویج حرب کرده شکست یافت و نزد پدر خود بشیراز رفت و یاقوت با جنود فارس گشت و روی بمرداویج آورد اما بعد از محاربه انهزام یافت و با دو هزار کس از هزیمتیان بطرف لرستان که مضرب خیام آل بویه بود توجه نمود و چند نفر از لشکریان دیلم از آن جماعت گریخته بیاقوت پیوستند و یاقوت آن مردمرا گردن زده بقیّه سپاهیان دیلمی دل بر جنگ نهادند و در روزی که آتش قتال اشتعال یافت یاقوت جمعی از پیادگان سپاهرا فرمود که پیش رفته آتش در قاروره های نطف زدند و نسیم عنایت الهی بر پرچم علم آل بویه وزیده بادی صعب از پیش روی پیادگان یاقوت در جنبش آمد و آتش در جامه های پیادگان افتاده باز گشتند و این معنی موجب فرار سواران نیز گشت و یاقوت بطرفی بیرون رفت و علی بن بویه و برادران او غنیمت

فراوان گرفته کامران و سرفراز بدار الملك شیراز خرامیدند مقارن آن حال مرداویج در حمام بدست غلامان خود کشته شد و علی بن بویه پادشاه فارس گردید و از آل بویه در فارس و عراق و بغداد هفده نفر بر مسند ایالت نشستند و مدت دولت ایشان صد و بیست و هشت سال امتداد یافت —

ذکر سلطنت عمان الدوله علی بن بویه — چون بلاد فارس در حین تسخیر علی بن بویه قرار گرفت برادر خود حسن را که رکن الدوله لقب یافته بود با ستخلاص عراق نامزد نمود و برادر خوردتر احمد را بصوب کرمان گسیل فرمود و خود در دار الملك شیراز در سرای یاقوت فرود آمده روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد در آن اثنا لشکریان جهت طلب مرسومات آغاز گفت و شنود کردند و در خزانه چیزی موجود نبود لاجرم عماد الدوله متأمل گشته ناگاه چشمش بر سقف خانه افتاده دید که ماری سر از سوراخ بیرون می آورد و باز پس می برد لاجرم متوقف شده فرمان داد تا سقف را بشکافتند و مار را بکشند و بعد از باز کردن سقف خانه نقود نا معدود و اجناس نفیسه یافتند که یاقوت آنجا پنهان کرده بود و عماد الدوله نقود را بر جنود قسمت نموده خیاطی طلب داشت تا جهت او جامه ببُرد و چون خیاط حاضر گشت لفظ چوب گز بر زبان عماد الدوله بگذشت درزی بنا بر آنکه کر بود پنداشت که پادشاه چوب می طلبد که از وی بضرب لت اقرار کشد که اموال یاقوت کجاست و فی الحال بر زبان آورد که ای خداوند چه حاجت بچوب است والله که بیش از هفده صندوق از جهات یاقوت پیش من نیست عماد الدوله بخندید و اهل مجلس متعجب گردیدند در تاریخ گزیده مسطور است که چون یاقوت از آل بویه انهزام یافت بدار للخلافه شتافت و امرای بغداد لشکری گران بصوب شیراز فرستاده عماد الدوله آن سپاه را استقبال نموده در منزل فیروزان تلاقی عسکرین دست داده مدت صد روز مقاتله اتفاق افتاد بهیچ یک از آن دو سپاه صورت نصرت روی ننمود و شبی عماد الدوله بخاطر گذرانیده که اگر روز دیگر پیکر ظفر جلوه گر نیاید راه انهزام پیش گیرد و چون بخواب رفت در عالم رویا مشاهده نمود که بر اسپی که فیروزه نام داشت سوار شده برای می رود در آن اثنا بشارت فیروزی میشوند و چون از خواب درآمد بفتح و نصرت امید وار گشته صباح که خسرو خاور بر خنک فیروزه رنگ سپهر سوار گشت

عماد الدوله بر اسب فیروزه خویش نشست و عازم محرابی نبرد شده در اثنای
 راه انگشتری فیروزه یافت و مقارن آن حال بتحقیق پیوست که لشکر بغداد
 گریختند انگاه عماد الدوله رسولان بدار الخلافه ارسال داشته قبول نمود که هر
 سال مبلغ ششصد هزار دینار از اموال فارس و عراق بخزانة خلیفه فرستد
 بنا بر آن خلیفه در مقام عنایت آمده جهت او خلعت و منشور پادشاهی
 فرستاد و لقبش را عماد الدوله قرار داد و او چند سال آن مال را ادا کرده
 عاقبت دم از استقلال زد و مدت شانزده سال و نیم بدولت و اقبال گذرانید
 و در جمادی الاولی سنه ثمان و ثلثین و ثلثمائة متوجه عالم آخرت گردید
 و بموجب وصیتی که کرد برادرزاده اش عضد الدوله روی بتمشیت مهمات
 مملکت آورد - زکر سلطنت رکن الدوله حسن بن بویه -
 ارباب اخبار مرقوم خامه گوهر نثار گردانیده اند که همدران آوان که
 عماد الدوله در شیراز پادشاه شد رکن الدوله را بحکومت عراق نامزد کرد
 و رکن الدوله بموجب فرموده برادر روی بتسخیر آن مملکت آورد و مدتی
 مدید میان او و امرای سامانی نائرة قتال و جدال اشتعال داشت و عاقبت
 الامر حکومت آن ولایت بر رکن الدوله قرار گرفته استقلال یافت و در سنه
 ثمان و ثلثین و ثلثمائة خبر فوت عماد الدوله را شنوده بشیراز شتافت و
 مدت نه ماه در مصاحبت عضد الدوله که پسرش بود بسر برده بار دیگر
 روی بصوب عراق آورد و رکن الدوله در اواخر اوقات حیات استماع نمود
 که عضد الدوله از شیراز لشکر ببغداد کشیده و پسر عم خویش عز الدوله
 بختیار را مقید گردانیده بنا بر آن اعراض نفسانی بر مزاجش استیلاء یافته
 محموم گشت و پهلو بر بستر نا توانی نهاده باوجود شدت مرض از ری
 باصفهان رفت و عضد الدوله خبر غضب و بیماری رکن الدوله را شنیده
 اندیشناک شد که مبادا پدر در وقت فوت از وی ناراض باشد و بعد از تأمل
 باین عمید که وزیر رکن الدوله بود نامه نوشت مضمون آنکه تدبیری نمای
 که پدر مرا طلب دارد تا بخدمت شتابم و رفع غبار خاطر عاطرش نمایم
 و ابن عمید در آن باب مساعی جمیله بتقدیم رسانیده رکن الدوله کسی
 بطلب پسر فرستاد و عضد الدوله باصفهان شتافته رکن الدوله سائر اولاد خود
 را نیز باصفهان طلبید و پس از اجتماع ذاری سپهر نامداری ابن عمید
 طوئی سنگین ترتیب داد و رکن الدوله با اولاد امجاد و اعیان و اشراف

عراقین و فارس بخانه وزیر تشریف برد و بعد از طعام بخاص و عام آغاز وصیت کرده تمامت ولایت فارس و کرمان و اهواز را تا سرحد بغداد بعقد الدوله ارزانی داشت و حکومت همدان و اعمال جهال و ری و طبرستان را بفخر الدوله تفویض نمود و موید الدوله را بر اصفهان و توابع آن والی گردانید و آن دو برادر را فرمود که نسبت بعقد الدوله شرط اطاعت بجای آورده از حکم و نشان او تجاوز جائز ندارند و چون رکن الدوله از امثال این وصایا فارغ گشت در محرم الحرام سنه ست و ستین و ثلثمائة درگذشت مدت سلطنتش چهل و چهار سال بود شانده سال و نیم در ایام دولت عماد الدوله و بیست و هفت سال و نیم بعد از آن و او پادشاهی نیکو سیرت پاکیزه سرپرست بود و در تعظیم سادات و علما سعی و اهتمام تمام مینمود وزارتش چنانچه از سوق کلام سابق مستفاد می گردد تعلق باین عمید میداشت و نام ابن عمید علی است و کنیتش بعقیده صاحب گزیدد ابو الفضل و بروایت روضة الصفا ابو الفتح و آن وزیر صایب تدبیر بغایت عالی قدر و عظیم الشان بود چنانچه صاحب عباد در مدح او ابیات نظم می نمود و از جمله افاضل ابو حنیفه دینوری منجم با رکن الدوله معاصر بود و بنا بر فرمان او فی سنه خمس و ثلثین و ثلثمائة در اصفهان رصد بست و زیج ترتیب کرد. - ذکر معز الدوله ابو الحسن بن احمد بن بویه در سنه اثنی و عشرين و ثلثمائة معز الدوله بموجب اشارت برادر بزرگتر خویش عماد الدوله از شیراز بعزیمت تسخیر کرمان در اهتزاز آمد و نخست بلده سیرجان را فتح نموده از آنجا بنفس کرمان شتافت و پسر الیاس که بروایت روضة الصفا محمد و بعقیده صاحب گزیده علی نام داشت در آن بلده متحصن شده معز الدوله آغاز محاصره کرد حمد الله مستوفی گوید که در اوقات محاصره امیر علی بن الیاس هر روز لباس جنگ پوشیده بقدر امکان در مدافعه ایشان مراسم اجتهاد بجای می آورد و هر شب نزلی مناسب ترتیب کرده بمعسکر معز الدوله میفرستاد دیلمیان ازین دو صورت متناقض متعجب شده پرسیدند که با وجود مخالفت و محاربت سبب ارسال نزل و ساوری چه چیز است امیر علی جواب داد که روز بنا بر آن محاربه می نمایم که شر شما را که با من در مقام عداوت آمده اید از سر باز کنم و چون شما درین مملکت میهمان منید مرّوت چنان اقتضا می

نماید که شب نزل میفرستم معز الدوله از استماع این سخن منفعل گشته
 بین الجانبین قواعد مصالحه استحکام یافت و چون امیر علی فوت شد پسرش
 الیسع بجایش نشست میان او و معز الدوله بکرات محاربات دست داد و
 عاقبت معز الدوله آن مملکت را مستخر ساخته آنگاه رایت عزیمت بصوب اهواز
 بر اهراشت و آن حدود را نیز از گماشتگان خلیفه بغداد انتزاع نمود و در
 سنه اثنی و ثلثین و ثلثمائة بواسطه رفت و از بغداد توزون که امیر الامرای
 خلیفه بود بجنگ او شتافته دوازده روز متعاقب غبار معرکه هیجا در هیجان
 بود و عاقبت توزون منهزم گشته معز الدوله باهواز مراجعت نمود و در سنه ثلث
 و ثلثین و ثلثمائة کت دیگر بواسطه شتافته مستکفی خلیفه و توزون با
 سپاهی از حیز حساب بیرون در برابر او رفتند و معز الدوله صلاح در جنگ
 ندیده باهواز باز گشت و در سنه اربع و ثلثین و ثلثمائة که توزون فوت
 شد بار دیگر معز الدوله بر مسند جهانگیری نشسته تا بغداد عنان باز نکشید
 و ابن شیرزاد که بعد از وفات توزون امیر الامرا شده بود از وی گریخت و
 معز الدوله در جمادی الاولی سنه مذکوره بباب الشماسیه نزول اجلال
 فرمود و روز دیگر بمجلس مستکفی رفته باوی بیعت نمود و در آن روز
 خلیفه او را معز الدوله لقب داد و معز الدوله از روی استقلال در سرانجام امور
 ملک و مال دخل کرده مبلغ پنج هزار درم هر روز جهت اخراجات خلیفه
 مقرر ساخت و بعد از روزی چند مستکفی را از خلافت خلع نموده المطیع
 بالله را قائم مقام گردانید بعد از آن میان ناصر الدوله بن حمدان که
 باغوی ابن شیرزاد لشکر بدار السلام بغداد کشید و با معز الدوله محاربات
 روی نموده در محرم سنه خمس و ثلثین و ثلثمائة مهم بمصالحه انجامید و
 ناصر الدوله بطرف موصل باز گردید و در سنه ست و ثلثین معز الدوله بصره
 را مستخر گردانید و در سنه سبع و ثلثین و ثلثمائة بموصل رفته ناصر الدوله
 بجانب نصیبین گریخت و معز الدوله جهت قطع ماده انتعاش ناصر الدوله
 در آن دیار ظلم بسیار کرد و بالآخره ناصر الدوله قاصدی فرستاد و از وی قبول
 کرد که هر سال هشت بار هزار هزار درم از قلمرو خویش بخزانة بغداد فرستد
 و معز الدوله باین معنی راضی گشته عنان مراجعت انعطاف داد و در سنه
 خمس و اربعین و ثلثمائة نوبت دیگر بین الجانبین آتش نزاع ارتفاع
 یافت و معز الدوله عازم موصل شده ناصر الدوله بار دیگر به نصیبین رفت

و معزالدوله اورا آن مقدار تعاقب نمود که به بلاد شام در آمد آنگاه بنا بر
 عرض مرض ببغداد معاودت کرد و فرمود تا بر درهای مساجد کنند که لَعْنُ
 اللَّهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ وَ لَعْنُ مَنْ غَضَبَ عَنْ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهَا فَذَكَأَ وَ لَعْنُ مَنْ مَنَعَ أَنْ يُدْفَنَ الْحَسَنُ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَ مَنْ نَفَى أَبَا ذَرَّ الْغِفَارِيَّ وَ مَنْ أَخْرَجَ الْعَبَّاسَ عَنِ الشُّرَى وَ بَدِينَ وَ اسطه
 شورش در میان سنیان پیدا شده شب بعضی ازین منقورات را حاک کردند
 و معزالدوله روز دیگر فرمود تا باز نقر کردند و بالآخره وزیر معزالدوله حسن
 بن محمد المهلبی مصلحت چنان دید که در لعن غیر معاویه کسی را نام
 نبرند و بجای سائر کلمات مذکوره بنویسند که لَعْنُ اللَّهِ الظَّالِمِينَ لِآلِ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ بَدِينَ تدبیر آن غوغا تسکین یافت و
 وفات معزالدوله در سنه ست و خمسين و ثلثمائة دست داد مدت عمرش
 بعقیده صاحب گزیده پنجاه و چهار سال بود و زمان سلطنتش بیست و
 يك سال سه سال در زمان عمادالدوله و هژده سال در عهد رکنالدوله -
 ابو جعفر محمد الضیمری و حسن بن محمد المهلبی در سلك وزرای معزالدوله
 انتظام داشتند و حسن بن محمد که بصفه جود و سخاوت موصوف بود
 در سنه اثنی و خمسين و ثلثمائة از عالم انتقال نمود - ذکر ابو
 شجاع عضدالدوله فنا خسرو بن رکنالدوله - باتفاق
 مورخان فضیلت شیم عضدالدوله خلاصه ملوک دیلم بلکه نقاوه سلاطین
 عالم بود ذات خجسته صفاتش بزبور دیانت و حسن اعتقاد موصوف و
 وجود فایض الجودش بگوهر عدالت و یمن رشاد معروف و عضدالدوله در
 سنه ثمان و ثلثین و ثلثمائة در بلده شیراز بحکم وصیت عم خود عماد
 الدوله پای بر مسند سروری نهاده و عالمیانرا بوفور انعام و احسان مسرور
 ساخته بعدل و داد نوید داد و در ایام دولت چند نوبت بجانب بغداد
 نهضت نمود کثرت اول جهت امداد عزالدوله بختیار که پسر عمش بود و
 کثرت ثانی بعزم پیگار عزالدوله بختیار و درین کثرت فی سنه سبع و ستین
 و ثلثمائة بختیار را گرفته بقتل رسانید و جمیع قلاع و بقاع حدود موصل
 را مستخر و مضبوط گردانید و در سنه ثمان و ستین و ثلثمائة از موصل
 ببغداد شتافته خرابهای آن خطه را بحال عمارت باز آورد و جهت پیش

نمازان و مؤذنان مساجد و وظائف تعیین کرد و ایتم و فقراء و ضعفاء را
 رعایتها فرمود و اخراجاتی را که در راه مکه از حاجیان می ستانند تخفیف
 نمود و فقهاء و محدثان و فضلاء و شعراء و اطباء را از موائد انعام و
 احسان خویش محظوظ و بهره ور ساخت و عضد الدوله در ایام سلطنت
 عمارات عالی و بقاع نقاع طرح انداخت از آنجمله عمارتست که در نجف
 بر سر مرقد معطر امیر المؤمنین حیدر علی خیر البشر و علیه السلام الله
 الاکبر بنا کرد و دیگر دار الشفائست که در بغداد در باب تعمیر و ترویج آن
 لوازم اهتمام بجای آورده و همچنین در شیراز نیز دار الشفاء ساخت و بر
 آب کربندی بست که مانند آن بند در عالم عمارتی نتوان یافت و ایضاً
 برکه ترتیب داد که آنرا هفت پایه بود که اگر از هر پایه هر روز هزار کس
 آب میخوردند تا بیک سال کفایت می نمود و در ایام جهانبانی عضد الدوله
 وزیرش نصر بن هرون نصرانی حکم حاصل کرده در باب تعمیر و ترویج
 کلیساها و معابد نصاری سعی بلیغ نمود در روضة الصفا مسطور است که در
 آخر عمر عضد الدوله بدعتی چند احداث کرد که مناسب شیم مرضیه او نبود
 از جمله آنکه در مساحت زمینها چیزی چند در افزود و بر آنچه در بیع
 دواب و مواشی میستانند اضافه فرمود و عمل ثلج را مخصوص بدیوان اعلی
 ساخت چنانچه گماشتگان دیوان از کوه برف می آوردند و بفقاعیان می
 فروختند و عضد الدوله در هشتم شوال سنه اثنی و سبعین و ثلثمائة
 بعثت صرع در گذشت و در روز وفات غیر ازین آیت چیزی بر زبانش جاری
 نمیگشت که مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهُ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ مدفن عضد الدوله
 نجف است در پایان روضة مقدسه حضرت شاه مردان و بر صندوق مرقد او
 این آیت کنده اند که وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ مَدَّتْ حُكُومَتُ عَضُدِ الدَّوْلَةِ
 سی و چهار سال بود و از جمله فضلا ابو الحسن ابراهیم بن هلال که
 مشهور است بصابی و در فن انشاء و بلاغت شبیه و عدیل نداشت معاصر
 عضد الدوله بود و کتاب التاج را که مبنی است از مناقب و مآثر آل بویه
 بنام او تصنیف نمود وفات صابی بروایت صاحب گزیده در یازدهم شوال
 سنه اربع و ثمانین و ثلثمائة دست داد وَ الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ الْهَادِي إِلَى
 سَبِيلِ الرَّشَادِ - ذکر ایالت عز الدوله بختیار و بیان

کشته شدن او بتقدیر قادر مختار - معز الدوله در وقتی
 که بمرض موت گرفتار بود ولد ارشد خود عز الدوله بختیار را ولی عهد کرد
 و اورا وصیت نمود که در تمشیت امور سلطنت از مقتضای رای عم خود
 رکن الدوله بیرون نرود و پسرش عضد الدوله را بر خود مقدم دانسته نسبت
 بدو مراسم تعظیم و تجلیل بجای آورد و ابو الفضل عباس بن الحسین و
 ابو الفرج محمد بن العباس را لباس وزارت پوشانید و سبکتگین حاجب
 و سائر امرای ترک را بعنایت خویش امیدوار گردانید و عز الدوله بعد از
 فوت پدر در بغداد متصدی امر جهانبانی از سر غرور جوانی بلسو و لعب
 مشغول شد و با مسخرگان و مغنیان آغاز مصاحبت و مجالست کرده بهیچ
 يك از وصایای معز الدوله عمل ننمود بنابر آن سبکتگین که در آن زمان
 بمزید تهوّر و وفور اتباع از سائر امراء امتیاز داشت اترک بی باک را با خود
 متفق ساخت و نسبت بعز الدوله در مقام مخالفت آمد و میان ایشان
 منازعت بتطویل انجامیده بختیار در عراق عرب بی اختیار گشت و چون
 سبکتگین فوت شد ترکان الپتگین را بحکومت اختیار نموده بجانب واسط
 که معسکر عز الدوله بختیار بود رفتند و در برابر لشکر او فرود آمده مدت
 پنج ماه بین الجانبین غبار معرکه هیجا هیجان داشت و در اکثر ایام ترکان
 ظفر می یافتند و چون این اخبار بسمع عضد الدوله رسید با سپاه فارس
 عزم رزم مخالفان کرده در واسط بعز الدوله پیوست و بضرب تیغ و سنان
 ترکانرا بیغداد گریزانید و باثفاق عز الدوله آن طائفه را تعاقب نموده خود
 بجانب شرقی دار السلام فرود آمد و بختیار را بطرف غربی فرستاد و اترک
 چند روز جنگهای مردانه کرده آخر الامر در ملازمت طایع خلیفه بجانب تکریت
 گریختند و عضد الدوله در بغداد متمکن شده کس فرستاد تا خلیفه را بمقرّر
 عز او رسانیدند و باوی بیعت کرده عز الدوله و برادرانش را مقید ساخت
 و چون این خبر برکن الدوله رسید اضطرابی عظیم نموده عزم جزم کرد که
 به بغداد رود و عضد الدوله را منزجر گرداند و عضد الدوله ازین معنی
 خبر یافته بختیار را باز صاحب اختیار ساخت و علم عزیمت بصوب شیراز
 برافراخت اما بعد از فوت رکن الدوله بار دیگر بعراق عرب شتافت و
 عز الدوله با سپاه فراوان از بغداد بیرون رفته در حدود تکریت میان ایشان
 جنگ واقع شد و بختیار اسیر گشته بفرموده عضد الدوله همانروز بقتل رسید

مدت حیاتش سی و شش سال بود و اوقات حکومتش یازده سال و کسری
وزیر عزالدوله بعقیده صاحب گزیده ابن عمید بود و او نیز دران معرکه
گرفتار گشته بفرمان عضدالدوله کشته شد - ذکر سلطنت مؤیدالدوله
ابو منصور بویه بن رکن الدوله - چون رکن الدوله حسن بن
بویه وفات یافت مؤیدالدوله رسولی نزد برادر بزرگتر خود عضدالدوله
فرستاده پیغام داد که زمام امور ملک و مال در قبضه اقتدار آن حضرت
است اگر اجازت باشد در حکومت اصفهان و توابع آن که پدر مرحوم نامزد
من کرده دخل نمایم و إلا آنچه مقتضای رای ممالک آرای باشد بتقدیم
رسانم و عضدالدوله را این استجازه موافق مزاج افتاده در تائید و تعویذ
مؤیدالدوله مساعی جمیله مبذول داشت اما فخرالدوله از برادر بزرگتر حسابی
بر نگرفت و بی رخصت متصدی امور سلطنت گشت و این معنی بر خاطر
عضدالدوله گران آمده مؤیدالدوله را بر مخالفت برادر باعث شد و
فخرالدوله از مقاومت عاجز گشته پناه بقابوس بن وشمگیر که شوهر خاله و
پدر زنش بود برد و قابوس مقدم داماد را گرامی داشته هر چند عضدالدوله
و مؤیدالدوله کس فرستاده فخرالدوله را طلبیدند التفات بسخن ایشان
نکرد و در اوائل سنه احدی و سبعین و ثلاثه مؤیدالدوله لشکر بخرجان
کشیده بعد از وقوع محاربه قابوس و فخرالدوله بجانب خراسان گریختند و
التجاء بحسام الدوله ابو العباس تاش که از قبل امیر نوح والی ولایت نیشاپور
و توابع آن بود نمودند و تاش در تعظیم و تکریم آن دو مهمان عزیز مهما
امکن لوازم سعی و اهتمام بجای آورد و باشارت امیر نوح با لشکری بی
کران متوجه جرجان شد و مؤیدالدوله در شهر متحصن گشته پس از روزی
چند در ماه رمضان سنه مذکوره شبیخون بر خراسانیان زد و آن هر سه
سردار طریق فرار پیش گرفته تا نیشاپور عنان یکران باز نکشیدند و بعد از
این فتح مؤیدالدوله بفراغ بال روزگار می گذرانید تا در سنه ثلث و
سبعین و ثلاثه متوجه ملک بقا گردید مدت سلطنتش هفت سال بود و
بوزارتش صاحب سعید اسمعیل بن عبّاد قیام مینمود - ذکر سلطنت
فخرالدوله ابو الحسن علی بن رکن الدوله - بعد از
فوت مؤیدالدوله امراء و اعیان دیلم قرعه مشورت در میان انداختند که
زمام امر سلطنت را در قبضه اقتدار کدام یک از آل بویه نهند صاحب کافی

اسماعیل بن عبّاد گفت که فخر الدّوله مهتر و بهتر ملوک دیلمه است او را از خراسان باید طلبید و متقلّد قلاده ایالت گردانید و همگنان این رای را استحسان کرده مسرعان بجانب خراسان روان ساختند و فخر الدّوله بعد از آنکه مدّت سه سال در آن مملکت پریشان حال گذرانیده بود چون این خبر بهجت اثر شود هم عنان برق و باد بعراق شتافته تاج سلطنت بر سر نهاد و زمام امور وزارت من حیث الاستقلال بقبضه اختیار صاحب عبّاد داد و در سنه سبع و سبعین و ثلثمائة فخر الدّوله آن وزیر صایب تدبیر را بضبط اموال طبرستان ارسال داشت و جناب صاحبی آن مملکترا کما یتبغی بحیطة ضبط در آورده چند قلعه مفتوح و مستخر ساخت و هم در آن سال خاطر از آن مهام باز پرداخته لوای معاودت بر افراخت و در سنه تسع و سبعین و ثلثمائة هوس تسخیر بغداد در خاطر فخر الدّوله پیدا شده بدانجانب نهضت نمود و بهاء الدّوله بن عضد الدّوله که در آن زمان امیر الامرای دارالسلام بود او را استقبال نموده در اهواز تقارب فریقین دست داد و هر دو لشکر در برابر یکدیگر فرود آمده بحسب اتّفاق شبی آب اهواز طغیان کرده بمعسکر فخر الدّوله رسید و لشکریان این معنی را بر خدیعت بغدادیان حمل نمودند و آب روی فخر الدّوله را بر خاک ریخته راه گریز پیش گرفتند و فخر الدّوله بری بازگشته از آنجا بهمدان رفت و بهاء الدّوله قاصدان نزد عم فرستاده اظهار وفاق نمود و فخر الدّوله از برادرزاده راضی گشته از مقام تسخیر دارالسلام درگذشت و در سنه خمس و ثمانین و ثلثمائة وزیر فضیلت نهاد والا نژاد یعنی صاحب عبّاد مریض گشته پهلو بر بستر نا توانی نهاد و فخر الدّوله بعیادت او رفته صاحب بعرض رسانید که درین مدّت که زمام تمشیت امور وزارت در کف کفایت بنده بود بقدر وسع و طاقت در فراغت سپاهی و رعیت کوشیدم و بیمن دولت قاهره ممالک محروسه را معمور و آبادان گردانیدم و بعد از فوت من اگر پادشاه تغییر بقواعدی که من وضع کرده ام راه ندهند و بهمین شیوه طریقه عدالت مرعی دارند برکات آن بروزگار همایون آثار واصل گردد و مرا نامی بنا شد و اگر بر خلاف دستور معهود عمل نمایند مردم بساط عدل و احسان را بمن نسبت نکنند و ازین جهت اختلال بامور ملک و مال راه یابد فخر الدّوله قبول نمود که بهمان منوال سلوک نماید اما پس از وفات صاحب خجسته صفات خزائن

او را تصرف کرد و از اولاد و متعلقه‌انش اموال فراوان حاصل فرمود در تاریخ
 گزیده مسطور است که چون نعش صاحب عبّاد را بنمازگاه بردند از غایت
 جلالتی که داشت اعیان دیلم پیش تابوتش زمین بوس کردند و نعش
 او را از سقف خانه آویخته پس از مدتی باصفهان نقل نمودند در روضه
 الصفا مذکور است که صاحب عبّاد در فضل و هنر و کفایت و کیاست
 یگانه روزگار و وحید اعصار بود و در اصابت رای و تدبیر شبیه و نظیر
 نداشت و آن مقدار کتب نفیسه که او جمع ساخت هرگز هیچ وزیر بلکه
 هیچ صاحب تاج و سریر را میسر نشده بود چنانچه گویند که در یکی از
 اسفار چهار صد شتر بار بردار کتانیجانه او را می کشید مدت وزارتش هژده سال
 بود حمد الله مستوفی گوید که چون صاحب عبّاد روی بریاض جنت نهاد
 ابو العباس الضبی و ابو علی بن حمویه اصفهانی ده هزار دینار پیشکش
 فخرالدوله کرده وزیر شدند و ایشان دست بظلم و تعدی بر آورده متمولان
 را مصادره نمودند و از جمله مردمی که در زمان وزارت آن دو عزیز مواخذ
 گشتند یکی قاضی ری عبد الجبار بود و او در فروع متابعت شافعیّه مینمود و
 در اصول در سلك مشائخ معتزله انتظام داشت و سبب گرفتن قاضی آن
 شد که بنابر مذهب اعتزال روزی گفت که من بر صاحب عبّاد ترحم نکنم
 زیرا که مرا توبه او معلوم نیست وزرای فخرالدوله بدین جریمه سه بار هزار
 هزار درم از قاضی گرفته رقم عزل بر سّجل احوالش کشیدند طرفه آنکه
 معتقد معتزله آنست که هر کس که يك دانگ و نیم بنا حق از کسی بستاند
 ابد الآباد در دوزخ بماند و در خدمت قضوی این همه اموال از رشوت دار
 القضا اندوخته بود و مع ذلك بتوهم آنکه شاید صاحب عبّاد در زمان
 وزارت از کسی رشوت گرفته باشد میگفت که بروی رحمت نفرستم که نزد
 من توبه او مُحَقَّق نیست نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ شَيَاتِ أَعْمَالِنَا
 بثبوت پیوسته که در شهر سنه سبعم و ثمانین و ثلاثه روزی در قلعه
 طَبْرِك فخرالدوله کباب گوشت گاو و انگور خورده درد معده بروی مستولی
 شد و همانروز وفات یافت و در آن محل کلید خزائن پیش پسرش مجدالدوله
 بود بنابر آن ارکان دولت هر چند سعی نمودند که از خزانه کفن بدست
 آرند میسر نشد و حال آنکه در آنوقت سه هزار خروار جامه در خزانه موجود
 بود آخر الامر قیّم مسجد جامع طبرک جنسی که شائسته کفن بود بخدّام

بارگاه سلطنت فروخت تا او را برداشتند مدّت سلطنت فخر الدّوله چهارده سال بود اموال و جهاتی که از وی ماند بیش از آن است که تعداد توان نمود و از جمله افاضل آن عصر ابو بکر خوارزمی مملکت فخر الدّوله را بوجود خود مشرف داشت و ابو بکر پیوسته با صاحب عبّاد مصاحبت فرموده بین الجانبین مشاعرات و مطایبات واقع میشد از جمله آنکه ابو بکر روزی بی رخصت بمجلس صاحب درآمد و این معنی بطبع صاحبی گران آمده بدیده گفت - شعر - کَلَّمَا قُلْنَا خَلًّا مَجْلِسُنَا - بَعَثَ اللَّهُ ثَقِيلًا فَجَلَسَ - ابو بکر نیز بدیده در جواب نظم نمود که - شعر - مَنْ يَقُلْ إِنِّي ثَقِيلٌ إِنَّهُ - جَرَّمَا أَوْ يَبِيعَ مِنْ بَابِ طَبَسَ - و فی الحال از مجلس بیرون رفت گویند که وفات ابو بکر قبل از وفات صاحب اتفاق افتاد زکر سلطنت شرف الدّوله ابو الفوارس شیرزاد بن عضد الدّوله - شرف الدّوله در وقت وفات پدر کرمان را بوجود خود مشرف داشت و چون این خبر شنید بصوب شیراز رایت توجه بر افراشت و پس از آنکه بد آن ولایت رسید بنا بر آنکه از وزیر عضد الدّوله نصر بن هرون نصرانی آزرده خاطر بود او را بکشت و بعد از ضبط مملکت فارس در اوائل سنه خمس و سبعین و ثلثمائة لشکر باهواز کشید و برادر خود ابوالحسن احمد را که از قبل مصمّم الدّوله بن عضد الدّوله حاکم آن سرزمین بود بگریزانید آنگاه ببصره رفته در ماه رجب سنه مذکوره آن بلده را نیز بتحت تصرف در آورد و در اوائل سنه ست و سبعین و ثلثمائة متوجه بغداد گشت و برادرش مصمّم الدّوله که در دارالسلام امیر الامراء بود بامید مرحمت نزد او رفت و شرف الدّوله نخست برادر را تعظیم و تکریم نمود و چون از مجلس بیرون رفت باخذ و قیدش حکم فرمود و از روی استقلال ب ضبط ملک و مال مشغول گشت و قرب دو سال دیگر بدولت و اقبال گذرانیده فی سنه تسع و سبعین و ثلثمائة متوجه عالم بقا گردید - زکر حکومت مصمّم الدّوله ابو کالنجار مرزبان بن عضد الدّوله - عضد الدّوله چون رخت بقا بباد فنا داد مصمّم الدّوله در بغداد قدم بر مسند امیرالامرائی نهاد و پس از آنکه مدّت چهار سال و شش ماه بتمشیت امور ملک و مال پرداخت شرف الدّوله بدارالسلام شتافته او را

مقتد بیکی از قلاع فارس فرستاد و مصمص الدوله پس از وفات برادر بسعی
 جمعی از اترک از مجلس بیرون آمده با سپاهی جرّار متوجّه بغداد گشت
 و بها الدوله بن عهد الدوله که پس از فوت برادر حاکم دارالسلام شده بود
 اورا استقبال نمود و بین الجانبین نائره قتال اشتعال یافته عاقبت الامر
 مهم بصلح انجامیده برین جمله که ایالت بلاد فارس و ارّجان متعلّق
 بمصمص الدوله باشد و در عراق عرب و خوزستان بهاء الدوله پادشاهی نماید
 آنگاه هر یک از آن دو پادشاه بمقرّ عتر خود باز گشتند و در سنه ثلث و
 ثمانین و ثلثمائة شش نفر از اولاد عتر الدوله بختیار بن معز الدوله که در
 یکی از قلاع فارس محبوس بودند بنابر موافقت موکلان از قید نجات یافته
 خروج کردند و مصمص الدوله ابو علی بن استاد هرمز را بدفع ایشان نامزد
 فرمود و ابو علی آن شش دولتمند را اسیر کرده نزد مصمص الدوله برد و
 مصمص دو نفر از ایشان بمصمص انتقام از پای در آورده چهار کسی دیگر را
 محبوس گردانید در خلال این احوال بنای مصالحه میان مصمص الدوله
 و بهاء الدوله انهدام یافته کتّ دیگر غبار منازعت ارتفاع یافت و
 مصمص الدوله ابو علی بن استاد هرمز را بصوب بغداد فرستاد و بهاء الدوله
 نیز فوجی از سپاه در برابر ارسال داشت و مدتها بین الجانبین آتش جنگ
 و شین مشتعل بود و در اکثر معارک ابو علی را صورت نصرت روی مینمود
 و چون مهمّ بهاء الدوله باستیصال نزدیک رسید ناگاه خبر قتل مصمص الدوله
 در عراق عرب منتشر گردید و کیفیت آن واقعه چنان بود که در سنه
 ثمان و ثمانین و ثلثمائة مصمص الدوله در عراق عرب بعرض لشکر مشغولی
 فرمود و نام هر کسی را که نسبش بدیلم نمی پیوست از دفتر حاک نمود
 و چون آن سپاهیان از حصول مرسوم و علوفه نومید شدند مستحفظان اولاد
 بختیار را فریفته ایشانرا از بند بیرون آوردند و جمعی کثیر از رنود و
 اوباش بدیشان پیوسته چون مصمص الدوله از کیفیت حادثه خبر یافت
 قصد نمود که در یکی از قلاع فارس متحصّن گردد تا سپاه او از بغداد
 مراجعت نماید اما کوتوال آن قلعه اورا راه نداد و مصمص الدوله با سیصد
 نفر از لشکر در دودمان که موضعی است در دو فرسخی شیراز فرود آمد و ظاهر
 نامی که رئیس آن منزل بود اورا گرفته پیش ابو نصر بن بختیار برد و ابو
 نصر در ذی حجّه سنه مذکوره مصمص الدوله را بقتل آورد و مادرش را نیز

بکشت و آن دو قتل را زیر دکانچه از سرای امارت دفن کردند و چون بهاء الدوله بفارس شتافت ایشانرا از آن مدفن بمقبره آل بویه نقل نمود مدت حکومت مصمّم الدوله در فارس نه سال و هشت ماه بود - زکر ایالت بهاء الدوله ابو نصر خسرو بن فیروز بن عیض الدوله - در همانروز که شرف الدوله وفات یافت یزید انام در دارالسلام بهاء الدوله را بر مسند امارت نشانند و چنانچه سبق ذکر یافت میان بهاء الدوله و ابو علی بن استاد هرمز غبار معركة هیمجا در هیمجان بود که خبر قتل مصمّم الدوله شایع شد آنگاه ابو علی حسام انتقام در نیام کرده باتفاق سائر امرای فارس از بهاء الدوله امان طلبید و بهاء الدوله ملتزم او را بحسن قبول تلقی نموده ابو علی با اتباع در سلك هوا خواهانش منتظم گشت و مملکت اهواز بحوزه تصرف بهاء الدوله در آمده ابو علی را بجانب فارس فرستاد تا شر اولاد عزّ الدوله را دفع نماید و ابو علی بر آن جماعت غالب گشته ابو نصر بن بختیار سلوک طریق فرار اختیار نمود و این اخبار بسمع بهاء الدوله رسیده کامران و سرفراز بدار الملک شیراز خرامید و بعضی از اولاد و اتباع بختیار را که در آن ولایت مانده بودند بقصاص برادر بقتل رسانید و موقی بن اسماعیل را باستیصال ابو نصر بن بختیار که بطرف جیرفت گریخته بود نامزد نمود و موقی بدان جانب ایلغار کرد و ابو نصر چون قوت ستیز نداشت راه گریز پیش گرفت و موقی بجیرفت رسیده چنین شنید که از آنجا تا منزلی که ابو نصر است از هفت فرسخ مسافت بیش نیست بنابراین با سیمد مرد جلد از عقبش روان شد و بعد از وصول بدان موضع بوضوح پیوست که پسر بختیار از آنجا نیز فرار نموده و موقی در سیر بیشتر از پیشتر سرعت فرموده ناگاه بسر وقت ابو نصر رسید و هر دو فریق تیغ و خنجر در یکدیگر نهاده باز فرار بجانب ابو نصر افتاد و در اثنای گریز یکی از لشکریان او که از شبگیر و ایوار و فرار و پیگار بتنگ آمده بود بیک ضرب سر این بختیار را بر زمین افکند و دیگری آن سر را برداشته پیش موقی برد و موقی بروقی دل خواه بخدمت بهاء الدوله بازگشته منظور نظر اشفاق شد و بعد ازین وقائع بهاء الدوله بکام دل روزگار میگذرانید تا در سنه ثلث و اربعمائه در آرجان بمرض مَرع درگذشت و بموجبی که وصیت کرده بود امرای دیلم جسدش را به

نجف برده دفن کردند زمان حیات بهاء الدوله چهل و نه سال و دو ماه
 بود و مدت سلطنتش بیست و چهار سال و فخر الملک ابو غالب محمد
 بن علی بوزارتش قیام مینمود - ذکر پادشاهی مجدد الدوله
 ابو طالب رستم بن فخر الدوله - چون فخر الدوله فوت شد
 ولدش مجد الدوله با وجود صغر سن باتفاق علماء و امراء و اعیان بر تخت
 جهانبانی برآمد و مادرش سیده که ضعیفه عاقله بود بانتظام مهام
 ملک و مال قیام نمود و پس از آنکه مجد الدوله بحد بلوغ رسید در فیصل
 مهمات با مادر آغاز خلاف کرده بی رضای او منصب وزارت را بخطیر ابو
 علی داد و سیده از پسر رنجیده بقلعه طبرک رفت و نیم شبی از آن
 حصار فرار نموده بکردستان شتافت و حاکم آنجا بدر بن حسنویه شرط استقبال
 بجای آورده با فوجی از ابطال رجال در ملازمت سیده روی توجه بری
 نهاد و مجد الدوله بمقابله مادر اقدام نموده باتفاق وزیر اسیر و دستگیر شد و
 سیده پای بر مسند استقلال نهاده بدر بن حسنویه را خوشنود و شاکر
 اجازت مراجعت داد و در باب معموری بلاد و رفاهیت عباد کوشیده از
 لوازم نصیحت دقیقه نا مرعی نگذاشت روز بار در پس پرده رقیق نشستی و
 با وزیر و عارض بی واسطه سخن گفتی و در جواب ایلیچیان ملوک عالیشان
 کلمات سنجیده بر زبان آوردی - نقل است که در آن اوقات سلطان
 محمود غزنوی قاصدی نزد سیده فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق
 خطبه و سکه بنام من موشح ساز و الا مستعد میدان قتال باش سیده
 چون این سخن از ایلیچی سلطان شنید فرمود که تا شوهر من در حیات بود
 پیوسته اندیشه مند بودم که اگر حضرت سلطان برین موجب اشاره فرماید
 چه چاره توان کرد اما حالا ازین دغدغه فراغت یافته ام زیرا که سلطان
 پادشاهیست به کمال عقل و فراست موصوف و میدانند که کار جنگ در
 غیب است اگر بر من ظفر یابد او را چندان نامی نبود چه بر بیوه زنی
 غالب گشته باشد و اگر از من منهزم شود رقم این عار تا دامن روزگار بر
 صحیفه حال او باقی ماند زیرا که مردم گویند که پادشاهی بدین قوت با ضعیفه
 مقاومت نتوانست کرد و چون ایلیچی بخدمت سلطان باز گشته این جواب
 را عرض کرد محمود تأمل نموده از سر آن عزیمت در گذشت و پس از آنکه
 سیده روزی چند باستقلال حکومت فرمود از سر جریمه پسر تجاوز کرد و

بار دیگر مجد الدوله افسر ایالت بر سر نهاد اما عنان اختیار بدستور پیشتر در قبضه اقتدار سیده بود و سیده برادر مجد الدوله شمس الدوله را حاکم همدان ساخت و ابو جعفر کاکویه را بریاست اصفهان فرستاد و تا او در حیات بود ممالک مجد الدوله رونقی تمام داشت و چون سیده فوت شد هرج و مرج بقواعد امور مملکت راه یافته در اوائل سنهٔ عشرين و اربعمائه سلطان محمود غزنوی بعراق شتافت و آن ولایت را مستخر گردانید و مجد الدوله و پسرش را با خواص گرفته مقید به غزنین فرستاد در روضه الصفا مسطور است که در وقتی که دست اقتدار محمود غزنوی بساط حکومت مجد الدوله دلیلی را در نوشت مکتوبی بقادر خلیفه نوشت مضمون آنکه چون ما بری رسیده مجد الدوله را مقید گردانیدم در حرم سرای او پنجاه زن آزاد یافتیم و از آن جمله سی و چند زن مادر فرزند شده بودند از وی پرسیدم که با این عورات بکدام مذهب مصاحبت میکردی جواب داد که عادت اسلاف ما چنین بوده بنابراین او را با جمعی از نزدیکان بغزنین فرستادیم و طائفه از بد باطنان را که ملازمش بودند بر دار اعتبار کشیدیم و معتزله ری را بطرف خراسان کوچانیدیم - القصة چون سلطان محمود بر وجهی که سابقاً مسطور شد بعد از فتح بلاد عراق عرب پسر خود مسعود را آنجا گذاشته رایت مراجعت بر افراشت مدت سلطنت مجد الدوله و مادرش قرب سی و نه سال بود - ذکر سلطنت سلطان الدوله ابو شجاع بن بهاء الدوله - سلطان الدوله پس از فوت پدر در ارجان باستصواب اکابر و اعیان تاج سلطنت بر سر نهاد و از جمله برادران خود جلال الدوله را به بصره فرستاد و کرمان را بابو الفوارس داد و چون ابو الفوارس در کرمان مکنتی پیدا کرد روی بمخالفت سلطان الدوله آورد و بولایت فارس رفته بر شیراز مستولی شد و سلطان الدوله برین حادثه مطلع گشته بمحاربه برادر توجه نمود و ابو الفوارس شکست یافته بکرمان شتافت و از آنجا بجانب خراسان گریخته بسطغان محمود غزنوی پیوست و یمن الدوله مقدم او را گرامی داشته در مجلسی که بسیاری از شاهزادگان حاضر بودند ابو الفوارس را بر دارا بن قابوس بن وشمگیر مقدم نشاند و این معنی بر خاطر دارا گران آمده هم در آن مجلس بعرض سلطان محمود رسانید که پدران ابو الفوارس در خدمت آبای ما میبوده اند و مرادش از یمن

سخن آن بود که عماد الدوله و برادرانش در اول حال نوکری عم قابوس مرداویج بن زیار مینمودند سلطان محمود جواب داد که ابو الفوارس بر تو رتبه تقدّم دارد زیرا که پدران او ملک را بضرر شمشیر تسخیر کرده اند و بعد ازین یحیی بن الدوله ابو سعید طائی را با فوجی از سپاه مظفر لویا محبوب ابو الفوارس بجانب فارس فرستاد و ایشان نخست بکرمان شتافته آن مملکت را بتصرف در آورده مضبوط ساختند و چون سلطان الدوله در بغداد بود بر شیراز نیز استیلاء یافتند در آن اثنا ابو سعید نیز از ابو الفوارس رجیده متوجه ملازمت سلطان محمود گشت و سلطان الدوله از مراجعت او خبر یافته از بغداد بجانب شیراز روان شد و ابو الفوارس فارس را گذاشته بکرمان رفت و سلطان الدوله لشکر فراوان متوجه کرمان گردانید و ابو الفوارس بهمدان شتافت و از آنجا به بطائح گریخته در سلك اصحاب مهذب الدوله انتظام یافت بعد از آن رسل و رسائل آغاز آمد و شد نمود و بهر گونه وسائل میان سلطان الدوله و ابو الفوارس قواعد مصالحه تاکید پذیرفت بر این موجب که کرمان بدستور سابق بابو الفوارس متعلق باشد و دیگر با سلطان الدوله مخالفت نکند و در سنه احدی عشره و اربعمائه مشرف الدوله بن بهاء الدوله با سلطان الدوله در مقام خلاف آمده اکثر لشکر بجانب او میل کردند و بین الجانبین در حدود واسط آتش قتال اشتعال یافته عاقبت الامر مهم بمصالحه انجامید برین موجب که مشرف الدوله بنیابت برادر در عراق عرب امارت نماید و سلطان الدوله در اهواز و فارس اقامت فرماید و هیچ يك از برادران ابن سهلان را که خمیرمایه فتنه و فساد بود وزیر نسازند آنگاه سلطان الدوله بطرف اهواز در اهتزاز آمد چون بتستر رسید بخلاف مقرر امر وزارت را بابن سهلان تفویض نمود و لشکر باو داده بدفع مشرف الدوله فرستاد و چند گاه دیگر میان برادران غبار نزاع در هیجان بوده آخر الامر بدستور پیشتر صلح اتفاق افتاد و در سنه خمس عشره و اربعمائه سلطان الدوله در شیراز بجوار مغفرت پادشاه بی نیاز انتقال نمود مدت سلطنتش دوازده سال و کسری بود و وزارت سلطان الدوله در اکثر اوقات تعلق بوزیر پدرش فخر الملك ابو غالب محمد بن علی میداشت و او بوفور فضیلت و علو همت موصوف بود و در ایام اختیار در عدالت گستری و رعیت پروری سلوک فرموده در تربیت علماء و فضلاء مراسم اهتمام

بجای می آورد و ابن جاماسپ کتاب فخری در جبر و مقابله بنام نامی او
 تصنیف کرد در تاریخ یافعی مسطور است که فخر الملک در سنهٔ سبع و
 اربعمائه باجل طبیعی در گذشت اما در روضة الصفا مذکور است که در آن
 وقت که مشرف الدوله در بغداد اظهار مخالفت برادر مینمود ابو غالب وزیر
 او بود و در آن ایام جمعی از امرای دیلم که محبت سلطان الدوله در ضمیر
 داشتند از مشرف الدوله رخصت طلبیدند که باهواز رفته متعلقان خود را
 ببغداد رسانند و مشرف الدوله دستوری داد و ابو غالب را مصاحب ایشان
 گردانید که خلف وعده نکنند و چون دیلمه ببغداد رسیدند در هواداری
 سلطان الدوله ظاهر گشته فخر الملک را شهید گردانیدند - ذکر مشرف
 الدوله ابو علی حسن بن بهاء الدوله - در سنهٔ احدی
 عشرة و اربعمائه مشرف الدوله در بغداد لوای مخالفت برادر ارتفاع داده
 خطبه بنام خود خوانده مدت پنجمسال و بیست روز حکومت کرد و در سنهٔ
 عشر و اربعمائه روی بعالم عقبی آورد - ابو کالنجار مرزبان بن
 سلطان الدوله - لقب ابو کالنجار بزعم ارباب اخبار عز الملوک بود و
 برخی از مورخان عمادالدین الله و زمرهٔ حسام الدوله گفته اند و او در زمان
 فوت پدر در اهواز اقامت داشت و بعد از استماع آن خبر بشیراز توجه
 نموده میان او و عمش ابو الفوارس که حاکم کرمان بود آتش جنگ و نزاع
 مشتعل گشت و مدت مخالفت ایشان امتداد یافته گاهی غلبه از جانب ابو
 کالنجار بود و گاهی از طرف ابو الفوارس در سنهٔ تسع عشرة و اربع مائه
 فوت شد و زمام ایالت فارس و کرمان من حیث الاستقلال بقبضهٔ اقتدار
 ابو کالنجار در آمد آنگاه نسبت بجلال الدوله که امیر الامرای بغداد بود
 چنگ مخالفت ساز داد و قرب دو سال مواد نزاع بین الجانبین هیجان
 داشت اما در سنهٔ اثنی و عشرين و اربعمائه مصالحه اتفاق افتاد و هر دو
 برادر سوگند خوردند که دیگر قصد یکدیگر نکنند و در سنهٔ خمس و ثلاثین
 و اربعمائه جلال الدوله وفات یافته در بغداد خطبه بنام ابو کالنجار خواندند
 اما در همان اوقات علم اقتدار سلجوقیان سمت ارتفاع گرفته رایت شوکت
 دیلمیان میل بانخفاض نمود و در سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائه ابو
 کالنجار رخت بدارالقرار کشید مدت حکومتش بیست و پنجمسال بود و
 وزارتش تعلق بمصاحب عادل میداشت - ذکر جلال الدوله ابو

طاهر بن بهاء الدولة - جلال الدولة بعد از فوت مشرف الدولة روزی چند فی سنة اربع و عشرين و اربعمائه در بغداد مسند امارت را بوجود خود مشرف ساخت و مدت شانزده سال و یازده ماه متکفل آن مهم بود و در آن اوقات بکرات و مرات میان او و اترک بغداد محاربه و مقاتله روی نمود و جلال الدولة در ماه شعبان سنة خمس و ثلثین و اربعمائه بعالم عقبی انتقال فرمود وزیرش ابو علی بن ماکولا بود -

ذکر الملك الرحيم خسرو بن فیروز بن ابو کالنجار -

ملك رحيم بعد از فوت پدر در بغداد پای بر مسند امیر الامرائی نهاد و میان او و برادرش ابو منصور فولاد ستون که در شیراز بر سریر سرافرازی اقامت داشت جنگ و نزاع قائم گشته در اوائل سنة سبع و اربعمائه ابو منصور شیراز را گذاشت و آن مملکت بتصرف ملک رحیم در آمد اما در بیست و پنجم شهر رمضان همان سال طغرل بیگ سلجوقی ببغداد رسید و چنانچه سابقاً مذکور شد ملک رحیم را در یکی از قلاع مقید و محبوس گردانید و تا زمان وفات در آن حصار اوقات میگذرانید مدت امارتش هفت سال بود -

ذکر ابو منصور فولاد ستون ولد ابو کالنجار چون ابو کالنجار بدارالقرار انتقال کرد ولدش ابو منصور روی بانتظام مهام ولایت فارس آورد و ابو سعید خسرو شاه بن ابو کالنجار نسبت ببرادر در مقام عصیان آمده میان ایشان بکرات محاربات روی نمود و عاقبت ابو سعید کشته گشته ابو منصور را سعادت استقلال دست داد و بنا بر اغوای مادر صاحب عادل را که وزیر پدرش بود قتل نمود و بدان واسطه فضل بن حسن که مصاحب یکدل صاحب عادل بود لوای مخالفت ابو منصور برافراشت و اعیان ملک فارس را با خود موافق ساخت و پولاد ستون در سنة ثمان و اربعین و اربعمائه بیک ناگاه در دست ایشان گرفتار شد و در یکی از قلاع مقید گشت و فضل بن حسن که در میان مورخان بفضلویه شبانگاه مشهور است بعد از روزی چند از قید ابو منصور بخدمت سلطان الپ ارسلان شتافت و منشور حکومت شیراز حاصل نموده مراجعت کرد مدت ملک ابو منصور نزدیک بهشت سال بود -

ذکر ابو علی کیخسرو بن ابو کالنجار - باتفاق ارباب اخبار کیخسرو بن ابو کالنجار بعد از واقعه برادران خود بخدمت سلطان الپ ارسلان شتافت و سلطان بویندجان

را باقطع بوی داد و ابو علی در آن ولایت در غایت فراغت و رفاهیت روزگار میگذرانید تا در سنهٔ سبع و ثمانین و اربعمائة بملك باقی منزل گزید و دیگر از آن طبقه در هیچ دیار دیتار نماند کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَئِنَّ الْحَكْمَ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ -

ذکر حکومت حسنویه و اولاد او در میان اکران -

حسنویه بن حسین کرد در ایام فرمان فرمائی آل بویه حاکم فیعتی از مردم کردستان بود و خالوان او وندا و عالم در میان طائفهٔ دیگر از اکران رتبهٔ امارت داشتند و ایشان قرب پنجاه سال در حدود نواحی دینور و همدان و نهاوند تا در شهرزور اعلام تغلب و تسلط افراشتند وندا در سنهٔ تسع و اربعین و ثلثمائة و عالم در سنهٔ خمسین و ثلثمائة بعالم آخرت رفته روزی چند اولاد ایشان قائم مقام پدران خود گشتند اما از عهدهٔ دارائی رعیت و سپاهی بیرون نتوانستند آمد و مواضع ایشان اضافهٔ قلمرو حسنویه شد و حسنویه بحسن سیرت موصوف بود و هر سال مبلغی کثیر برسم نذر بحرمتین شریفین ارسال مینمود و در ایام دولت خود در دینور مسجد جامع بنا کرد و در تعمیر قلعهٔ سرماج لوازم اهتمام بجای آورد و او هرگز کما ینبغی نسبت بملوک دیلم مراسم اطاعت مرعی نمیداشت بلکه پیوسته نقش مخالفت و منازعت بر لوح خاطر مینگاشت فوتش در سنهٔ تسع و ستین و ثلثمائة روی نموده او را هفت پسر بود ابو العلاء و ابو عدنان و عبدالرزاق و بدر و عاصم و بختیار و عبد الملك و بعد از فوت حسنویه عضد الدوله که در آن زمان بر بلدان فارس و عراقین استیلاء داشت بقصد اولاد او متوجهٔ کردستان شد و ایشان چون از مقاومت عاجز بودند بملازمتش توجه نمودند و عضد الدوله ابو العلاء و عبدالرزاق و ابو عدنان و بختیار را مؤاخذه و مصادره کرد و نسبت به بدر و عاصم و عبد الملك شرائط انعام و احسان بجای آورد و از جملهٔ اخوان بدر را به مزید اعتبار امتیاز داده بانعام اسپ و خلعت و کمر شمشیر و منشور ایالت اکران سرافراز گردانید و هلال اقبال بدر بمرتبهٔ بدریت رسیده پرتو معدلت بر کردستان انداخت و مقارن آن حال عاصم با برادر در مقام طغیان آمده بدر کیفیت حال را بعضد الدوله عرضه داشت کرد عضد الدوله فوجی از متجنده ارسال داشت تا عاصم را

بدست آوردند و او را بر شتری نشانده و جامهٔ سرخ پوشانیده بهمدان بردند و بنوعی که معلوم نشد بزندانان عالم عقبی سپردند بعد از آن بدر سائر برادران را از عقب عاصم فرستاد و پایهٔ قدرش بیشتر از پیشتر صفت ارتفاع پذیرفت و در سنهٔ ثمان و ثمانین و ثلثمائة از دار الخلافه ناصر الدین و الدوله لقب یافت و ناصر الدین و الدوله اکراد را از قطع طریق و سلوک سبیل فساد مانع آمده هر سال نذورات به حرمین شریفین میفرستاد و او را پسری بود موسوم بهلال و بدر محقر ولایتی که مبلغ دوست هزار درم از آنجا به حصول میپیوست بوی داده بود و چون مبلغ مذکور بخرج هلال وفا نمی کرد و پیوسته متعرض متوطنان شهرزور میشد و غلات نواحی آن بلده میچرانید و ابن الماضی که حاکم شهرزور بود التجا بهدر کرد و او بهسر نوشت که دست تعرض از دامن عرض اهالی شهرزور کوتاه کند هلال بآن نوشته التفات نفرمود و ابن الماضی مضطر گشته قبول نمود که هر سال صد هزار درم دهد تا متعرض ناحیهٔ او نگردد و این معنی نیز مفید نیفتاد و هلال بزور شهرزور را گرفته ابن الماضی را با برادر و خواصش بکشت و ازین جهت میان پدر و پسر غبار نثار ارتفاع یافته مهم بجای انجامید که هر یک لشکری فراهم آورده متوجهٔ میدان مقاتله گشتند و در سنهٔ اربعمائه نزدیک بدینور آن دو صفدر بهم رسیده دست باستعمال آلت قتال بردند و هلال غالب آمده پدر را دستگیر کرد و بیکی از قلاع کردستان فرستاد و بدر آن قلعه را محکم کرده ایلچیان نزد حاکم حلوان ابو الفتح بن غبار روانه ساخت و او را بر مخالفت هلال تحریض نمود و ابو الفتح غبار خلاف بلند گردانیده بعضی از نواحی کردستان را غارتید و چون هلال متوجهٔ او گشت به نهاوند رفت و هلال متعاقب از افق نهاوند طالع شده ابو الفتح راه فرار پیش گرفت و هلال هفتاد کس از متعینان ملازمان او را بدست آورده گردن زد و آنروز از مردم دیلم نیز چهار صد نفر را بهواداری ابو الفتح متهم داشته بکشت و بهاء الدوله که در آن زمان امیر الامرای بغداد بود اینخبر شنیده وزیر خود فخر الدوله ابو غالب را با فوجی از سپاه ضارب بدفع شر هلال نامزد کرد و ماهجهٔ لوای فخر الدوله با پدر مقارنه کرده در سنهٔ احدی و اربعمائه بجانب هلال در حرکت آمدند و مهم بحرب و قتال انجامیده کوبک شرف و اقبال هلال بحفیض وبال انتقال کرد و در معرکه گرفتار شد

و ابو غالب از ذخائر قلاع کردستان هفت هزار بدره بیدر گذاشته تتمه را تصرف کرد و روی بدارالسلام بغداد آورد و در سنهٔ خمس و اربعمائه بدر لشکر بسر حسین بن مسعود کردی کشید و حسین در قلعهٔ متین متحصن گشته بدر آغاز محاصره نمود و مدتی مدید در نواحی آن حصار بترتیب اسباب قلعه گیری پرداخته فتح تیسر نشد و فصل زمستان در آمده حریف برد بنیاد دستبرد کرد امراء و سران سپاه بعرض بدر رسانیدند که تسخیر این قلعه بجنگ تیسر پذیر نیست و لشکریان از شدت سرمای زمستان متنفر اند لائق آنکه عنان مراجعت معطوف گردانیم و در موسم تابستان کثرت دیگر بدینجا آمده آثار جهانگیری بظهور رسانیم بدر این سخنان را بسع رها نشنود و اکراد از لجاج او بتنگ آمده جمعی قتل او را جهت همت ساختند و بضرب شمشیر آتشبار اختر بخت او را در محاق احتراق انداختند و همدران آوان پسرش هلال نیز بر دست دیلمیان کشته گشت و سر پنجهٔ زمانه غدار بساط حکومت آل حسنویه را در نوشت -

گفتار در بیان رسیدن زیار بمرقبهٔ حکومت و اقتدار - از آثار اقلام لطائف نگار مورخان کبار چنان بوضوح می پیوندد که نسب زیار بارغش که در زمان کیخسرو والی گیلان بود ملحق میشود و او در سلك اعظم امرای طبرستان انتظام داشت و اول کسی که از اولاد زیار بسطنت رسید مرداویج است که بعد از قتل اسفار بن شیرویه در طبرستان و بعضی از بلاد عراق چند گاه باستقلال حکومت نمود و آخرین ایشان گیلان شاه است که ولد کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بود و جمعی که از آل زیار پادشاه شدند هشت نفر بودند و مدت دولت ایشان بصد و پنجاه و یکسال رسیده است زیرا که مرداویج در سنهٔ تسع عشره و ثلثمائه مستقل گشت و دست قضا بساط حیات گیلانشاه را در سنهٔ سبعین و اربعمائه در نوشت و چون مجملی از احوال مرداویج بنابر شدت مناسبت و ملاحظهٔ ارتباط سخن در اوائل ذکر احوال آل بویه مرقوم شده است درین مقام پرتو اهتمام برتیبین حالات سائر اولاد زیار میتابد و عنان بیان نخست بصوب ذکر وشمگیر بن زیار انعطاف می یابد - وشمگیر بن زیار - بعد از قتل برادر خود مرداویج در ری مالک تاج و سریر گشته میان او و رکن الدوله حسن بن بویه که از قبل عماد الدوله متوجهٔ آن ملک بود محاربه

روی نمود و وشمگیر ظفر یافته رکن الدوله عثمان عزیمت بصوب اصفهان تافت و وشمگیر بعظمتی هرچه تمامتر در نواحی دماوند مقام کرده ماکان بن کاکلی از مازندران بوی پیوست و مقارن آن حال ابوعلی که صاحب جیش امیر نوح بن نصر سامانی بود با جنود نا معدود بمحدود دامغان رسید و وشمگیر و ماکان بمقابله و مقاتله او اقدام نمودند و در روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاولی سنه تسع و عشرين و ثلثمائة بصرای اسحق آباد از هر دو جانب - مصراع - دلیران بمیدان کین تاختند - و خاک معرکه را بخون یگدیگر گل ساختند و ابوعلی بدیدن پیکر فتح و ظفر اختصاص یافته وشمگیر منهزم گشت و مهم ماکان بن کاکلی با هزار و چهار صد نفر از لشکر در آن معرکه از هم گذشت و وشمگیر بمازندران رفته حسن بن فیروزان که پسر عم ماکان بود و از قبل او در جرجان حکومت مینمود باوی مخالفت کرد و چند سال میان ایشان آتش قتال اشتعال داشت آخر الامر حسن در جرجان استقلال یافته وشمگیر در اواخر سنه اثنی و ثلثین و ثلثمائة به نیشاپور شتافت و از آنجا بمرور رفته بامیر نوح بن نصر سامانی ملحق شد و نوح مقدمش را گرامی داشته لشکری بوی داد تا بجرجان خرامید و آن ولایت را از دست حسین بن فیروزان انتزاع نموده بر مسند ایالت قرار گرفت اما پیوسته میان او و آل بویه غبار نزاع همچنان داشت و در محرم الحرام سنه سبع و خمسين و ثلثمائة روزی وشمگیر میل سواری نمود و بعضی از اهل نجوم که در مجلس بودند عرض کردند که بحسب اقتضای اوضاع کواکب امروز شما را سواری مناسب نیست بنابراین آن توقف کرد و در نماز پیشین همان روز جهة نظاره اسپان خاصه بطویلته رفت و اسپه سپاه در نظرش مستحسن نموده بر آن سوار شد و بعد از طی اندک مسافتی منع منجمان بیادش آمده باز گشت و گرازی از میان نیستانی بر جسته خود را بر شکم اسپ وشمگیر زد چنانچه وشمگیر از پشت زمین بر روی زمین افتاد و از گوش و بینی او خون میرفت تا وقتیکه رخت بقا بباد فنا داد - آنگاه پسرش بیستون رایت حکومت مرتفع گردانید و چون بنای حیات بیستون فی سنه ست و ستین و ثلثمائة منهدم گردید برادرش شمس المعالی قابوس پای بر مسند ایالت نهاد و اهالی مملکت جرجان را بعدل و داد نوید داد و قابوس پادشاهی بود بمکارم ذات و محاسن صفات

و شرف نفس و زیور عقل از امثال و اقران ممتاز و مستثنی و از اکثر افعال نا شایست و اعمال نا بایست و ارتکاب ملامی و مناهمی منزّه و مبرّا صورت خطش خط نسخ بر اوراق خوش نویسان آفاق کشیده و کمال فصاحت و بلاغتش در اطراف و اکناف عالم مشهور گردیده هرگاه چشم صاحب عبّاد بر سطری از خط او افتادی گفتی هذا خط قابوس ام جناح طاءوس - بیت

ای بر سر کتاب ترا منصب شاهی - منشی فلك داده برین قول گواهی - القمّه چون مدّت چهار سال از سلطنت قابوس گذشت فخرالدوله دیلمی از برادر خود مؤید الدوله انهرام یافته پناه بشمس المعالی قابوس برد و قابوس در صدد مدد فخرالدوله در آمده مؤید الدوله لشکر بخرجان کشید و قابوس از مقابله و مقاتله عاجز گشته بخراسان رفت و قرب هیجده سال در ظل رعایت سامانیان بکام و ناکام اوقات گذرانید و در آن مدّت اصلاً شائبه نقصان بعلوّ همّتش نرسید و از اشراف و اعیان خراسان هیچکس نماند که از فوائد انعام و احسانش بهره ور نشد و با وجود آنکه قابوس بسبب حمایت فخرالدوله از نعمت حکومت محروم گشته بود بعد از فوت مؤید الدوله چون فخرالدوله بری رفته بر مسند سلطنت قرار گرفت مملکت جرجان را داخل قلمرو خویش گردانید و رقم عدم التفات بر ناصیه حال شمس المعالی کشید و پس از آنکه فخرالدوله نیز متوجه عالم آخرت گردید فی سنه ثمان و ثمانین و ثلثمائة بسعی اسپهبد شهریار که نسبش بباو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز می پیوندد و ابا عن جدی والی کوهستان مازندران بود در خطه جرجان خطبه و سکه بنام قابوس زیب و زینت پذیرفت و آن پادشاه فصیلت پناه از نیشاپور بدآنصوب شتافته پای بر تخت فرمان فرمائی نهاد و روز بروز نهال اقبال شمس المعالی سر بمبالا می کشید تا سایه تسخیر بر ممالک طبرستان و گیلان انداخت و پسر خود منوچهر را بحکومت گیلان باز گذاشته یکی از غلامان را در طبرستان والی ساخت و قابوس اگرچه بفضائل و کمالاتی که مذکور شد مشهور بود اما نسبت بامراء و لشکریان بسیار درشتی مینمود و باندک جریمه بقتل بیچاره حکم میفرمود تادیش جز بتحریرک شمشیر روی ننمودی و محبس او غیر از حد تنگ نبودی بنابراین امراء و اعیان جرجان از ایالتش متنفر گشته